روزنامه شرق

سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۰۰۷ ■ شماره ۸۳ دوره جدید ■ پنجشنبه ۱۷ تیر ۱۳۸۹ ■ ۲۵ رجب ۱۴۳۱ ■ ۸ جولای ۲۰۱۰

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ - **نمابر:** ۸۸۶۷۷۴۶۹
توزیع تهران: شرکت نوآوران جهان‌رسانه ایرسا - **تلفن:** ۸۸۸۲۲۳۹۰
توزیع شهرستان: شرکت‌پیام‌رسان پیروز- **تلفن:**۵- ۶۶۱۸۲۱۳۰
امور فنی، آتلیه و لیتوگرافی: روزنامه شرق
چاپ گلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ **تلفن ۷** - ۶۶۸۲۲۳۴۶

صدای کیانیان، فرخ‌نژاد و پورحسینی در «قلب سیمرغ»

انیمیشن سینمایی «قلب سیمرغ» به کارگردانی وحید نصیریان این روزها با حضور حمید فرخ‌نژاد، رضا کیانیان، الهام پاوه‌نژاد، پرویز پورحسینی و امیر دلاوری در مرحله صداگذاری قرار دارد. این فیلم اکنون آخرین روزهای آماده‌سازی را پشت سر می‌گذارد و ساخت آن تا پایان تیرماه به پایان می‌رسد و نسخه ۳۵ میلیمتری آن آماده اکران خواهد بود. به گزارش ایسنا، قصه «قلب سیمرغ» در سال ۲۳۰۰ روایت می‌شود؛ زمانی که جنگ اتمی در جریان و جهان، رو به نابودی است، اژدهاک از دل کوه دماوند سر برون آورده و به جنگ با سیمرغ می‌پردازد...

تهران : اذان ظهر ۰۹: ۱۳ اذان مغرب ۴۴: ۲۰ اذان صبح فردا ۱۱: ۴ طلوع آفتاب ۵۶: ۵

آخر

هراس و دودلی

سکانس آخر

محمود حسینی‌زاد

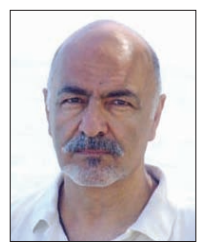

۱- شنبه قبل ساعت چهار رفته بودیم به یک مرکز خرید خیلی بزرگ. هر زمان از سال و در آن وقت روز در این مراکز خرید جای سوزن انداختن نیست. آلمانی‌ها انگار معتاد خریدند و خارجی‌های مقیم یا مهمان آلمانی‌ها هم بدتر از آنها. آن وقت‌ها یکی از دوستان می‌گفت هنوز ترس از جنگ و قحطی را دارند. اما این شنبه انگار آن جنگ یادشان رفته بود. در فروشگاه‌های آن مرکز خرید فقط ما بودیم و فروشنده‌ها و تک و توک خارجی. پیراهن تیم ملی به قیمت نه‌چندان اندک ۶۵ یورو نایاب بود. ملت یا در خانه‌ها یا جلوی تلویزیون‌های خیلی بزرگ که جاهای مختلف و در همان مرکز خرید هم گذاشته بودند جمع. اولین گل که زده شد، نزدیک بود سقف به آن عظمت بیاید زمین. دومی هم همین‌طور. سومی که زده شد، مردم کم‌کم از جلوی مونیتورها بلند شدند. چهارمی هم که خب تمام دیگر.

همه ریختند و سوار اتومبیل‌ها شدند. از در و پنجره آویزان. بوق. هیاهو. سر به سر بقیه گذاشتن. اما منظم. به طرز هراس‌آوری منظم و مرتب. تمام شهر در تب و تاب، اما در چارچوب نظم.

۲- جلوی ساختمانی، یک خانواده که ظاهرشان و لباس تن کردن‌شان نشان می‌داد هندی‌اند، جمع شده بودند. مسن و جوان و کودک. بیرق آلمان به دست، بالا وپایین‌می‌پریدند.

۳- بعد بین جمع همراه من بحث درگرفت که این اصلاً تیم آلمان نبود. همه‌شان خارجی‌اند. این سر و صداها هم مال این است که ترک‌ها دارند شادی می‌کنند به خاطر آن بازیکن ترک و اینها.

۴- فردایش در میدان اصلی شهری که من بودم فقط به اندازه مثلاً جمع شدن ۱۰۰ ایرانی ریخت و پاش شده بود. تا به حال ندیده بودم آلمانی‌ها آنقدر پرچم دست‌شان بگیرند. از هوا کردن بیرق و پرچم خاطره خوشی ندارند.

۵- ملی‌گرایی و ناسیونالیسمی که (به هر دلیل. اصلاً به فوتبال کاری ندارم) بتواند آنقدر کنترل‌شده به صحنه بیاید و بتواند حتی افرادی را که در همان کشور هستند به میدان بیاورد، به هر دلیل که باشد، هراس‌آور است. می‌ترساند.

تفاوت دو جهان

بازداشت نویسنده چینی پیش از انتشار کتابش

شرق: پلیس چین نویسنده مشهور چینی «یو جی» را بازداشت کرده است تا او همه دست‌نوشته‌هایش را به دولت چین تحویل بدهد. دولت چین به تازگی مطلع شده است «یو جی» مشغول نگارش رمانی است که در آن به نقد سیاست‌های دولت این کشور خواهد پرداخت. او پنج روز در بازداشت موقت بود و اگر از تصمیم خود مبنی بر نقد نخست‌وزیر چین در کتاب تازه‌اش دست برندارد برای پنج سال به زندان خواهد رفت.

«یو جی» منتقد جدی حزب کمونیست چین به خبرگزاری آسوشیتدپرس گفته است از سوی پلیس این کشور تهدید به زندان شده است. یو گفته پلیس او را دستگیر کرده و نیروهای امنیتی و نیروهای پلیس مخفی او را به مدت ۴۰ ساعت تحت بازجویی قرار داده‌اند.

این در حالی است که او می‌گوید هنوز نوشتن این کتاب را آغاز نکرده است، اما پلیس مخفی بر اساس گفت‌وگوهایی که او با اطرافیانش داشته به این نتیجه رسیده است. یو به آسوشیتدپرس گفت: آنها گفتند ون جیابو یک شهروند معمولی نیست، او نخست‌وزیر است بنابراین انتقاد از او به ضرر امنیت ملی است. آنها مرا تهدید کردند که یک دوره طولانی زندان همانند لیو شیابو برایم تدارک خواهند دید.

لیو شیابو منتقد سرسخت دولت چین در حال گذراندن دوران محکومیت یازده‌ساله خود به جرم تلاش برای براندازی دولت است. لیو شیابو نویسنده چینی به اتهام براندازی سیستم حکومتی چین به ۱۱ سال زندان محکوم شد. بازجویی از این متهم فقط ۲/۵ ساعت طول کشید. یو که دولت چین از چاپ کتاب‌هایش جلوگیری کرده، گفته است از تصمیمش برای انتشار کتابی که سیاست‌های اقتصادی، فرهنگی و آموزشی نخست‌وزیر را نقد می‌کند کوتاه نخواهد آمد. او این کتاب را در آینده نزدیک در هنگ‌کنگ منتشر خواهد کرد.

این نویسنده مشهور و منتقد جدی حزب کمونیست چین می‌گوید: بسیاری از خوانندگان چینی از دیدن این کتاب محروم خواهند بود. من قصد ندارم تصمیم خود را برای انتشار کتاب تغییر دهم و آماده پذیرفتن تمامی پیامدهای آن خواهم بود. یو یکی از حامیان مالی مرکز مستقل PEN در چین است که برای آزادی بیان و نشر مبارزه می‌کند. او همچنین حامی مسیحیان و مسلمانان بومی است و در این راه بارها با مقامات حکومتی به خاطر سخنرانی‌هایش برای دفاع از آزادی مذهبی درافتاده است. چندی پیش و در جریان ماجراهایی که برای مسلمانان چینی شهر اویغور پیش آمد، او از اولین چهره‌هایی بود که درباره این ماجرا اعلام موضع کرد و حرکت دولت چین را غیرانسانی نامید.

کارگاه داستان‌نویسی مهسا محب‌علی

کارگاه داستان‌نویسی مهسا محب‌علی، نویسنده از روز سه‌شنبه هفته آینده ، ۲۲ تیرماه در فرهنگسرای ارسباران برگزار می‌شود.

مهسا محب‌علی نویسنده داستان‌هایی چون «نگران نباش» است که سال گذشته در دهمین دوره جایزه نویسندگان و منتقدان مطبوعات به عنوان رمان برگزیده انتخاب شد. این نویسنده پیش از این در جهاد دانشگاهی دانشگاه شهید بهشتی و شهر کتاب مرکزی نیز در حوزه داستان‌نویسی کارگاه‌ها و دوره‌های آموزشی برگزار کرده است.

یادداشت‌های شهر شلوغ: **مشتی پا بزن**

سرسلامتی برای «یواخیم لو»

جواد طوسی

با به پایان رسیدن بازی‌های جام جهانی فوتبال کوپن بنده هم برای گریز زدن‌هایم به عالم ورزش دارد تمام می‌شود. از اینکه در یکی دو هفته اخیر بدون صلاحیت حرفه‌ای با بعضی از ستاره‌ها و بزرگان این عرصه شوخی کردم، از همه صاحب‌نظران و عشاق سینه‌چاک فوتبال رسماً پوزش می‌خواهم. به عنوان حسن ختام بد نیست در قبال برخورد خشن و آنارشیستی و بن‌لادنی‌ام در هفته قبل با «یواخیم لو» که می‌خواستم سر به تنش نباشد، این بار به خاطر بازی فکرشده و دیدنی تیم او و درخشش بازیکنانی چون «توماس مولر»، «اوزیل»، «کلوزه» و «اشتایگر» در مقابل آرژانتین احساسی، برایش سرسلامتی بخواهم. این تغییر موضع را به حساب منصف بودن و واقع‌بینی حقیر بگذارید، نه دمدمی مزاج بودنم. این ابراز علاقه و دعای خیر هیچ ربطی به سیاست و «خانم مرکل» و وزارت امور خارجه ندارد. بگذارید یک بار هم که شده به خاطر گل روی «یواخیم لو» خوش‌تیپ و بازی محشر تیم آلمان دور سیاست را خط بکشم و فکر کنم که یک فیلم چهارستاره را در سینما رکس لاله‌زار دیده‌ام.

زیارت اهل قبور

در شرایطی که اهالی سینما شکست اغلب فیلم‌های ایرانی در گیشه طی یک ماه اخیر را به همزمانی پخش بازی‌های جام جهانی فوتبال ربط می‌دهند، یکدفعه به سرم زد به زیارت اهل قبور بروم. حوالی ساعت چهار بعدازظهر در گرمای غیرقابل تحمل این روزها از مسیر اداره و میدان «امام خمینی»، به سمت خیابان لاله‌زار آمدم. در همان مدخل این خیابان، سینماهای «تابان» و «ونوس» را دیدم که حسابی درشان تخته شده بود و هیچ نشانی از دوران پررونق‌شان وجود نداشت. در گوشه‌ای از سردر سینما «ونوس» که صاحبش «منوچهر صادقپور» بود، تکه‌ای به‌جا مانده از صورت «پولاد کیمیایی» در پوستر فیلم «سربازهای جمعه» در باد تکان می‌خورد و کمی آن طرف‌تر «رویا نونهالی» در فیلم «هم‌نفس» با چشمان درشتش داشت مرا نگاه می‌کرد. دور تا دور تئاتر «جامعه باربد» را مغازه‌های کابل برق و الکتریکی احاطه کرده بودند و وانتی‌ها و موتورسوارهای پشت سرم اصلاً فرصت ندادند تا لحظه‌ای سر این کوچه توقف و دوره‌های اوج و فرود این مکان نمایشی را در ذهنم مرور کنم. همان‌طور که یک موتوری داشت از کنار اتومبیلم رد می‌شد و با طعنه می‌گفت: «پابزن مشتی»، صدای «علی نظری» و «سید» فیلم «گوزنها» توی گوشم پیچید: «آغاز برنامه‌های امشب ما عجله کنید/ بعد مرگم تو گریه خواهی کرد.../ امشب و هر شب عجله کنید.../ ای که قدر مرا نمی‌دانی.../ تئاتر کمدی موزیکال «خشم هیتلر» یا «کلفت پررو»...» به «کوچه ملی» که رسیدم، نقاطی از قسمت‌های پست و توسری‌خور «قلعه سابق» برایم تداعی شد. همه ویترین‌های تبلیغاتی به جا مانده از سینماهای این حوالی با فیبر و تخته پوشانده شده بودند و تنها «سینما نادر» در وسط کوچه داشت نفس‌های آخرش را می‌کشید. فضای کوچه حتی آن حال و هوای شلوغ زمانی را که پاتوق مسافران شهرستانی و سربازهای در حال مرخصی و دیگران بود، نداشت. یک محل منقرض شده کامل... بعد از عبور از کوچه اتحادیه، به محل استقرار سینماهای «رکس» و «البرز» و «ایران» رسیدم. هیچ کجای لاله‌زار مثل این منطقه، یک عاشق قدیمی سینما را به گذشته‌های دور و خاطرات غبارگرفته، پرت نمی‌کند. همه آن سیاه و سفیدهای مهجور یا شناخته شده تاریخ سینما و صورت‌زخمی‌های سمپاتیک و عشق‌های آمیخته با خیانت، همه آن وسترن‌های کلاسیکی که در بیابان و اسلحه و تک‌سواران آزاد و رها و بی‌خانمانش و تصنیف‌های ناب خلاصه می‌شد و... همه آن اخلاق‌گرایی و رویاپردازی فیلم‌های ایرانی دهه‌های ۳۰ و ۴۰ و قصه‌پردازی‌های پرحادثه «ساموئل خاچیکیان» در خاطرم زنده شد. اما چیزی که از این سینماهای دفن شده در خاطرات دور به جا مانده بود، نوشته «لژ خانوادگی» سینما ایران و تکه‌ای از نئون سینما البرز بود و نرده‌های سرتاسری جلوی سینما رکس و قفل و زنجیر روی در، فاتحه هرگونه رابطه عاطفی تو با حریم داخل سینما را می‌خواند. در گوشه‌ای از مدخل سینما ایران یک آبمیوه‌فروشی و پشت سرش یک ساندویچ‌فروشی اجاره‌ای بود و روی تابلوهای بدقواره آنها نوشته شده بود: «پیتزا و ساندویچ خوشمزه ... کوکتل بندری و ژامبون / همبرگر مخصوص». دیگر از صفحه‌فروشی معروف همجوار سینما رکس و «داروخانه طور» در امتداد «سینما ایران» هیچ اثری نبود. اما «لاله‌زار نو» نیز از این هویت‌باختگی غریب، بی‌نصیب نمانده بود. سرتاسر جلوی «سینما متروپل» با دیوار گچی پوشانده شده بود و نام تغییریافته «رودکی» در بالای سردر آن یک وصله ناجور اساسی بود. بالاتر که رفتم و ویترین‌های خالی و خاک‌گرفته «سینما کریستال» را که دیدم، بغض گلویم را گرفت. انگار نه انگار که زمانی یک آسیاب بادی چراغانی شده به سردر این سینما نصب بود و فیلم‌های گروه «مولن روژها» را نمایش می‌داد. قطعات تکه‌تکه شده پوستر فیلم‌های «بی‌خوابی»، «مظنونین همیشگی»، «جمجمه‌ها»، «چنگیزخان» و ... نام «دنزل واشنگتن» روی سردر سینما، آخرین نشانه‌ها از حضور فرهنگی آدمی به نام «صابر رهبر» در این سینما بود. دلم می‌خواست همان‌جا جلوی سینما این جمله معروف «استیو مک کوئین» در فیلم «پاپیون» را که یک بار همین‌جا دیدم، فریاد بزنم: «آهای ...! من هنوز زنده‌ام.» یک بار که بالا و پایین لاله‌زار از رده خارج شده را سروته کنید، می‌فهمید این منطقه در محاصره کامل مغازه‌های کابل و لوازم برقی و روشنایی و لوستر و ... و انواع لامپ‌های کم‌مصرف قرار گرفته است. بعد پیش خودت می‌گویی، چرا اینجا با این همه نور و روشنایی، اینقدر تاریک و دلمرده است؟

گزارش آخر: **هفت منتقد گاردین به بزرگان سینما نمره دادند**

رتبه ششم برای عباس کیارستمی

امیلی امرایی

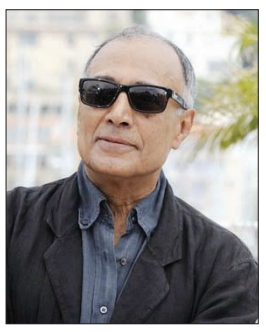

۴۰ کارگردان برتر جهان عنوانی است که در صفحه سینمای «گاردین» لینک ویژه‌ای را به آن اختصاص داده‌اند؛ پیشنهاد تابستانی که «پیتر برد شاو» منتقد اول صفحات سینمایی گاردین مطرح کرد و بعد با همکاری هفت منتقد نام‌آشنای دیگر لیستی بالابلند از ۴۰ سینماگر اثرگذار تهیه شده است. در واقع ژان بروکس، مالی هاسکل، درک مالکوم، اندرو پولور، بی‌روبی ریچ و استیو رز منتقدانی که در این چند سال تکلیف سینمای اروپا را روشن می‌کنند این بار به کارگردانان مطرح این سال‌ها نمره داده‌اند. در تهیه این لیست ۴۰نفره پنج مولفه را در نظر گرفته‌اند و سقف امتیازدهی در هر یک از این مولفه‌ها عدد ۲۰ تعیین شده و در نهایت جمع این مولفه‌ها نمره‌ای شده است که منتقدان به سینماگران داده‌اند. این پنج مولفه عبارتند از: «غنا»، «دید شخصی»، «مهارت و استادکاری»، «اصالت و خلاقیت» و «هوشمندی». در نهایت نمراتی که منتقدان به هر یک از این مولفه‌ها داده‌اند جمع بسته شده است. هفت منتقد برجسته این روزنامه روشنفکری در میان انتخاب‌هایشان کارگردانانی از چهار گوشه جهان را انتخاب کرده‌اند و دو کارگردان ایرانی هم به این لیست راه یافته‌اند. اولی در رتبه ششم این جدول نشسته است و دومی در رتبه سی و ششم. آن هم در حالی که چهره‌های مطرحی همچون «گاس ون‌سنت» در رده چهلم این لیست نشسته‌اند. رتبه ششم این لیست در اختیار «عباس کیارستمی» است. در یادداشت کوتاهی که در بخش مربوط به کیارستمی با امضای این هفت منتقد نوشته شده، آمده است: «بالاترین نمره‌ها به یک غیرامریکایی رسیده است؛ یکی از احترام‌برانگیزترین کارگردانان امروز جهان، فیلم‌های او هرگز تاریخ مصرف ندارند. نه به این دلیل که او از سیاست حرف نمی‌زند، بلکه به این خاطر که سراغ بطن ماجرا می‌رود و این نگاه شخصی اوست که فیلم‌هایش را غیرتاریخ‌مصرف‌دار می‌کند. او تقریباً همه آنچه را که باید یک کارگردان پیشرو در عالم سینما داشته باشد، یکجا دارد.» اما نکته جالب نمره‌ای است که کیارستمی در پایان گرفته. امتیاز کیارستمی در این لیست «۸۴» است. این هفت منتقد به «غنا»ی آثار او ۱۸، به زاویه دید شخصی‌اش ۱۵، به مهارت و استادکاری کیارستمی ۱۶، به اصالت و خلاقیت وی ۱۷ و به میزان هوشمندی این کارگردان و آثارش نمره ۱۸ داده‌اند. این در حالی است که «دیوید لینچ» که در صدر این جدول نشسته نمره نهایی‌اش «۸۹» شده است. در کنار «کیارستمی» کارگردان جوان ایرانی «سمیرا مخملباف» هم در رتبه ۳۶ نشسته. نمره‌ای که سمیرا به دست آورده ۷۶ است. در این لیست ۴۰ تایی نام‌های بسیاری از بزرگان سینما در کنار چهره‌هایی نه‌چندان شناخته‌شده دیده می‌شوند. «دیوید لینچ» با ۸۹ امتیاز در رتبه اول نشسته. او بالاترین نمره‌ها را در این امتیازدهی گرفته است. مارتین اسکورسیزی نیز در رتبه دوم قرار دارد و نمره ۸۸ را از آن خود کرده است. برادران کوئن هم که از آنها به عنوان «یک روح در دو بدن» نام برده شده در رتبه سوم قرار گرفته‌اند و نمره آنها ۸۶ شده است. استیون سودربرگ هم با ۸۵ امتیاز در رتبه چهارم نشسته. «ترسن مالیک» کارگردان امریکایی که در جشنواره فیلم کن درخشید در این لیست رتبه پنجم را به دست آورده و نمره نهایی‌اش ۸۵ شده است. «رول موریس» کارگردان امریکایی هم رتبه هفتم را به دست آورده است. منتقدان سینمایی گاردین معتقدند شاید آمدن نام او در میان ۱۰ نام اول این لیست شبیه جوک باشد، اما این واقعیت است. «هایائو میازاکی» انیماتور ژاپنی هم در رتبه هشتم نشسته و ۸۴ امتیاز گرفته است. «دیوید کرانبرگ» کارگردان و فیلمنامه‌نویس کانادایی با ۸۳ امتیاز در رتبه نهم نشسته است. «ترنس دیویس» رتبه دهم و لوکلس مودی‌سون کارگردان سوئیسی در رتبه یازدهم قرار گرفته‌اند. «بلا تار» کارگردان مجارستانی در رتبه سیزدهم و «وونگ کارواي» در رتبه چهاردهم هستند. و «پدرو آلمادوار» که بیشترین نمره را در اصالت و خلاقیت (۱۸) دریافت کرده است با نمره نهایی ۸۱ در رتبه پانزدهم آمده است. «کوئنتین تارانتینو» یکی از پایین‌ترین نمره‌های غنا در آثارش (۱۴) را در این لیست به دست آورده اما در نهایت در رتبه هفدهم نشسته است. «مایکل وینترباتم» هم در رتبه بیستم قرار گرفته است. «میشائیل هانکه» کارگردان صاحب‌نام آلمانی اما رتبه بیستم را کسب کرده «والتر سالاس» در رتبه ۲۲ نشسته و «اسپایک جونز» با نمره نهایی ۷۹ در رتبه بیست و پنجم نشسته است و نام «الکساندر سوخوروف» روسی در رتبه بیست و ششم آمده است. «آنگ لی» نفر بیست و هفتم شده است. «مایکل مور» پرسر و صدا هم با کمترین نمره‌ای که برای زاویه دید شخصی (۱۳) به دست آورده، در رتبه بیست و هشتم قرار گرفته است. «لارس فن‌تریه» در رتبه سی و هفتم نشسته و دو نفر آخری که در این لیست آمده‌اند جزء انتخاب‌های عجیب هستند و هفت منتقد گاردین کمترین نمره‌ها را به آنها داده‌اند. «دیوید فینچر» در شماره ۳۹ نشسته است و «گاس ون‌سنت» به عنوان چهلمین انتخاب در این جدول قرار گرفته است.

آخرین پیشنهاد: **کتاب «معنای زندگی» نوشته تری ایگلتون**

توضیحاتی درباره مساله‌های زندگی روزمره

نعمت‌الله فاضلی

بهترین کتابی که اخیراً آن را خوانده‌ام و بسیار بر من تاثیر گذاشته کتاب «معنای زندگی» نوشته تری ایگلتون با ترجمه عباس مخبر است. این کتاب در اصل در سال ۲۰۰۷ منتشر شده که در سال گذشته (پاییز ۱۳۸۸) به فارسی ترجمه و توسط انتشارات آگاه راهی بازار کتاب شده است. وقتی دیدم فیلسوف و منتقد درجه اولی مانند تری ایگلتون درباره موضوع عمومی مثل معنای زندگی کتاب نوشته بسیار هیجان‌زده شدم. کتاب هم از لحاظ کیفیت چاپ و هم از نظر دیگر ویژگی‌ها، مثلاً نبود غلط‌های املایی در سطح بالایی است. ترجمه عباس مخبر ترجمه بسیار شیوا، روان، دقیق و فوق‌العاده‌ای است. موضوعاتی که نویسنده به آنها می‌پردازد، کتاب را بسیار خواندنی کرده است. خواندن این کتاب را برای همه پیشنهاد می‌کنم. با خواندن این کتاب من بیش از پیش تحت تاثیر ایده‌های ایگلتون قرار گرفته‌ام. ایگلتون نثر روان و خلاقانه خود و نیز اندیشه‌های والای فرهنگی، فلسفی، جامعه‌شناختی و ادبی‌اش را در خدمت توضیح مسائل زندگی روزمره ما قرار می‌دهد. این کتاب بحثی فلسفی راجع به معنای زندگی می‌کند، اینکه آیا زندگی معنایی دارد یا خیر و اگر دارد، کجاها باید دنبالش بود. این کتاب دیدگاه‌های فلاسفه و دیدگاه‌های دینی را درباره زندگی و اینکه زندگی چیست، بررسی کرده و در پایان هم به نتایجی رسیده است. آیا معنای زندگی، خانه و خانواده است، پول است یا ثروت و قدرت و عشق، و اینکه اصلاً خوشبختی چیست. این پرسش که معنای زندگی چیست؛ پرسشی است که هم سهل است و هم ممتنع. در نظر اول ممکن است بسیار ساده به نظر برسد. اگر از مردم چنین سوالی بپرسید هر کدام به سادگی جوابی خواهند داد؛ میهن‌پرستی، خانواده، ورزش و... اما به اعتقاد ایگلتون بسیاری از مفاهیمی که عامه مردم هنوز به عنوان معنای زندگی می‌شناسند بر مبنای قومیت بنا نهاده شده است، نظیر میهن‌پرستی و خانواده. اما چنین ارزش‌هایی توسط مدرنیته درهم نوردیده شده است.

دغدغه روشنفکری: **تدریس و ترجمه «هستی و زمان»**

اندیشیدن درباره پست‌مدرنیته

عبدالکریم رشیدیان

این روزها تنها درگیر تدریس در دانشگاه هستم و نیز رفع خستگی از کار ترجمه کتاب «هستی و زمان» اثر مارتین هایدگر. البته این نکته را باید بگویم کار ترجمه این کتاب اردیبهشت سال گذشته تمام شد و آن را تحویل نشر نی دادم و ظاهراً نیز قرار بود این نشر آن را در نمایشگاه امسال عرضه کند اما تا جایی که من اطلاع دارم قرار بر این شده یکی از اساتید (به گمانم دکتر حمید عضدانلو) نمایه جامعی برای کتاب آماده کنند و به احتمال قریب به یقین کتاب حاضر طی چند ماه آتی منتشر و راهی بازار کتاب خواهد شد. من در این برگردان برخلاف فکر اولیه‌ای که در مورد نوشتن مقدمه‌ای مبسوط داشتم، مطلبی ننوشتم و تنها یادداشت کوتاهی را به جای مقدمه آوردم. این یادداشت کوتاه در واقع تنها بیان نکته‌هایی است که فکر می‌کردم لازم است مخاطب در مورد رویکردهای ترجمه بداند. من این نکته‌ها و رویکردها را در این مقدمه توضیح داده‌ام. امروزه بر این باورم مخاطب بهتر است به جای خواندن توضیحات مقدمه مترجم، با خود متن مواجه شود و از همه مهم‌تر مترجم می‌تواند نقش توضیحی خود را در پی‌نوشت‌های متن ایفا کند. اما این روزها با پایان یافتن دغدغه ترجمه کتاب «هستی و زمان» و کار تدریس در دانشگاه، به طرحی پژوهشی درباره پست‌مدرنیته می‌اندیشم که تصور می‌کنم در صورت سامان‌یابی در قالب کتابی منتشر شود. امیدوارم این کتاب پس از چاپش، مرجعی پیرامون پست‌مدرنیسم شود. البته قبل از هر سخنی باید گفت این تنها یک طرح است و تا زمان سامان‌یابی‌اش باید تنها خواند و اندیشید.

پای پیاده: **کی قهرمان میشه**

اختاپوس

سروش صحت

دوستم گفت: «عجب جامی شده، کی فکر می‌کرد ایتالیا حذف بشه؟» دوست دوستم گفت: «من.» دوستم گفت: «کی فکر می‌کرد انگلیس حذف بشه؟» دوست دوستم گفت: «من.» دوستم گفت: «کی فکر می‌کرد پرتغال و آرژانتین حذف بشن؟» دوست دوستم گفت: «من.» دوستم گفت: «تو همه اینها رو می‌دونستی؟» دوست دوستم گفت: «معلومه.» دوستم گفت: «کی قهرمان جام میشه؟» دوست دوستم گفت: «نمی‌دونم.» دوستم با عصبانیت به دوستش نگاه کرد. دوست دوستم گفت: «اونها رو اختاپوس گفته بود حذف میشن ولی قهرمان جام رو هنوز اختاپوس نگفته.» گفتم: «اختاپوس فقط بازی‌های آلمان را پیش‌بینی می‌کنه.» دوست دوستم گفت: «فقط که یه دونه اختاپوس نیست، چند تا اختاپوس دیگه هم هستند که شماها خبر ندارید.» دوستم گفت: «حتی برزیل هم حذف شد، کی فکر می‌کرد قهرمان پنج دوره جام حذف بشه؟» دوست دوستم گفت: «من.» دوستم به دوستش گفت: «هر چی من می‌پرسم تو جواب نده.» گفتم: «تو هم یکی‌یکی اسم تمام تیم‌هایی رو که حذف شدن، نگو.» دوستم گفت: «آخه حیف بود این تیم‌ها حذف بشن. اینها باید می‌رفتن برای فینال.» دوست دوستم گفت: «نمیشه که هم ایتالیا، هم انگلیس، هم آرژانتین، هم برزیل، هم پرتغال، هم هلند، هم آلمان و هم اسپانیا برن فینال.» دوستم گفت: «می‌دونم نمیشه، ولی کاش می‌شد. آخه حیفه اینا تو فینال نباشن، همه‌شون حقشون بود.» دوست دوستم لبخندی زد و گفت: «واقعاً. بد نبود یه نماینده از قاره سیاه با یه نماینده از قاره کهن هم تو فینال باشن.» چند دقیقه‌ای کسی حرفی نزد، بعد برادرم گفت: «کی فکر می‌کرد من از زنم جدا شم؟» دوست دوستم گفت: «من.» برادرم گفت: «کی فکر می‌کرد بعدش مثل سگ پشیمان بشم؟» دوست دوستم گفت: «من.» برادرم گفت: «کی فکر می‌کرد بعدش دیگه زنم، زنم نشه؟» دوست دوستم گفت: «من.» دوستم گفت: «اینها را هم اختاپوس بهت گفته؟» دوست دوستم گفت: «نه اینها اختاپوس نمی‌خواد، معلوم بود.» برادرم با دلخوری پرسید: «از کجا معلوم بود؟» دوست دوستم گفت: «برای اینکه تو هم تو زندگیت مثل همون تیم‌هایی بودی که حذف شدند، شخصیت قهرمانی نداشتی.» برادرم سر ضرب و بدون معطلی کشیده محکمی توی گوش دوست دوستم زد. دوست دوستم که اصلاً انتظار چنین ضربه‌ای را نداشت نقش بر زمین شد. برادرم خودش را روی شکم دوست دوستم انداخت و می‌خواست مشت دیگری به صورت او بزند که من و دوستم او را گرفتیم. دوستم گفت: «چی کار می‌کنی روانی؟» برادرم دست و پا می‌زد، ولی وقتی دید نمی‌تواند خودش را از چنگ ما آزاد کند زد زیر گریه و آرام شد. دوستم گفت: «چته دیوونه شدی؟» برادرم گفت: «آره.» دوست دوستم همان طور که روی زمین افتاده بود و صورتش را گرفته بود، گفت: «چون من راستش رو گفتم دیوونه شده... تیمی که گل نزنه، گل می‌خوره.»

در گذر زمان: **سالروز استقلال الجزایر از فرانسه**

انقلابی که فرزندانش را خورد

مازیار خسروی

آنان دوش به دوش یکدیگر جنگیدند، به زندان رفتند، شکنجه شدند، بر پیمان و آرمان‌شان پای فشردند و سرانجام شاهد پیروزی را در آغوش کشیدند. آنچه در فردای پیروزی بر استعمار در الجزایر رخ داد اما به معنای واقعی کلمه یک تراژدی بود. رابطه و رقابت شخصی میان عباس فرحت، احمد بن‌بلا و سرهنگ هواری بومدین سه رهبر اصلی انقلاب نشان داد انقلاب الجزایر به گفته فرانتس فانون فرزندان خود را به راحتی پس از پیروزی خورده است. احمد بن‌بلا پس از پیروزی انقلاب در ژوئیه ۱۹۶۳ (تیر ۱۳۴۱) به عنوان نخستین رئیس‌جمهوری الجزایر انتخاب شد. بن‌بلا در گام نخست عباس فرحت را از قدرت حذف کرد. کمتر از دو سال بعد اما در سال ۱۹۶۵ و هنگام برگزاری کنفرانس کشورهای جهان سوم در الجزیره ناگهان سرهنگ بومدین که از فرماندهان ارتش آزادیبخش ملی الجزایر بود، علیه بن‌بلا کودتا کرد. بومدین که هنگام کودتا تنها ۴۰ سال داشت بن‌بلا را نیز مانند فرحت روانه زندان کرد. جالب اینکه اتهامی که علیه بن‌بلا اقامه شد و او را سال‌ها در زندان نگه داشت همان اتهامی بود که او خود علیه فرحت مطرح ساخته بود؛ «عدول از اصول انقلاب». ولی سرهنگ بومدین تا زمانی که در سال ۱۹۷۸ به بیماری سرطان درگذشت توانست قدرت را با خودکامگی در میان موجی از مخالفت‌های پیدا و پنهان و توطئه‌های ناکام کودتا با دیکتاتوری حفظ کند. در دوره حکومت او مجلس شعبی (پارلمان) الجزایر چیزی بیش از یک مجلس نمایشی نبود. بدین ترتیب از حکومت ملی و انقلابی الجزایر که روزگاری الهام‌بخش بسیاری از مبارزان جهان سوم در نبرد علیه استعمار و استبداد به شمار می‌رفت چیزی جز خاطره‌ای دور در یادها باقی نماند. با گذشت سال‌ها از پیروزی انقلاب، الجزایر همچنان درگیر جنگ قدرت میان انقلابیون سابق و تلاش آنها برای حذف یکدیگر و قبضه ساختن قدرت بود. مدتی پس از مرگ هواری بومدین، شاذلی بن‌جدید که در زمان او کفالت وزارت دفاع را بر عهده داشت به قدرت رسید. بن‌جدید نیز مانند بومدین از افسران جبهه آزادیبخش ملی بود که در زمان سلطه فرانسویان در ارتش فرانسه خدمت کرده بود. بن‌جدید پس از به قدرت رسیدن، عباس فرحت پیر را که از زمان بن‌بلا در زندان به سر می‌برد آزاد کرده و مورد تجلیل قرار داد. این در حالی بود که احمد بن‌بلا دیگر رهبر انقلاب مدتی قبل به سوئیس تبعید شده بود. شاذلی بن‌جدید در فوریه ۱۹۸۹ دستور داد تا درباره شکل احزاب الجزایر، همه‌پرسی به عمل آید و نتیجه آن شد که الجزایر از سیستم تک‌حزبی خارج شد. در انتخابات بعدی در ژوئن ۱۹۹۰ جبهه نجات اسلامی به رهبری شیخ‌عباس مدنی به پیروزی رسید. نظامیان همکار شاذلی بن‌جدید اما حاضر به پذیرش نتیجه رای مردم نشدند. آنان در کشور حکومت نظامی اعلام کردند و عباس مدنی و دیگر رهبران مخالف را روانه زندان کردند. این کودتای آشکار سبب شد الجزایر در سراسر دهه ۹۰ میلادی شاهد زنجیره‌ای از خشونت‌های لجام‌گسیخته و تروریسم کور شود که منجر به مرگ ده‌ها هزار تن از مردم این کشور شد. سرانجام در اواخر دهه ۹۰ نظامیان به این نتیجه رسیدند که با انتقال قدرت به پیشکسوتان انقلاب، آرامش را به الجزایر بازگردانند. به این ترتیب عبدالعزیز بوتفلیقه انقلابی باسابقه الجزایری و از اعضای برجسته جبهه ملی آزادیبخش به ریاست‌جمهوری الجزایر رسید. او که تاکنون نیز در این پست حضور دارد تلاش کرده است این کشور را به ثبات نسبی برساند.

توپ در برابر گنجشک

کرگدن‌نامه

سیدعلی میرفتاح
mirfattah@yahoo.com

دیروز توی یکی از سایت‌ها متوجه شوخی رئیس محترم مجلس با دو تن از نمایندگان شدم. علی لاریجانی به موسی قربانی که داشت به هیات‌رئیسه تذکر آیین‌نامه‌ای می‌داد، به شوخی گفت: آقای قربانی این بالا هم که نباشند، همچنان به ما دستور می‌دهند. [نقل به مضمون] بعد هم موقع رای‌گیری خطاب به مهندس باهنر گفتند: